

تقدیم به همکار عزیزمان که مظلومانه زیست و همیشه بهترین بود، روحش شاد و یادش گرامی.

دیبرستان شاهد داشت یاری	که نامش بود، بانو رستگاری
میان این دیوان هنرمند	مثال سوگلی، یاسی، بهاری
چه گویم من از آن قد بلندش	بسان سرو خوش قامت کناری
نشست و گفت از دیوان حافظ	غزل های فخیم استواری
ولی ناگه ز دست این زمانه	به سویش شد روان تیری و ناری
پرش بشکست و وامانده ز پرواز	خزید در گوشه ی دنجی، کناری
دلش مملو ز غم این زمانه	به سوی حقّ پدید او عاشقانه
اگر امروز گرد هم نشستیم	به پاس زحمت های بیکرانه
عزیزم، نازنینم، رستگارم	سرای تو به حقّ جنت مکانه
به تو تقدیم این گل های انعام	ز خورشاهی و این جمع فرانسه!!!
ولی این را بدان کین دوستداران	نشینند با خیالت خواهرانه
همه همراه تنها یادگارت	به تسبیح و ثنای عارفانه
خداوندا به مکتب خانه ی عشق	روان کن عافیت تا بیکرانه
به فرزند عزیزش هدیه کن صبر	بیند بر او در بغض شبانه!

لیدار حمندبیکلی